



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۵۳

بازآمدی که ما را درهم زنی، بشوری
داوود روزگاری، با نغمه زبوری

یا مصر پرنباتی، یا یوسف حیاتی
یعقوب را نپرسی چونی ازین صبوری؟

بازآمد آن قیامت، با فتنه و ملامت
گفتم که: «آفتابی یا نور نور نوری؟»

ای آسمان، برین دم گردان و بی‌قراری
وی خاک هم در این غم، خاموش و در حضوری

ای دلبر پریرین، وی فتنه تو شیرین
دل نام تو نگوید از غایت غیوری

خورشید چون برآید؟! خود را چرا نماید؟!
با آفتاب رویت از جاهلی و کوری

بازآمد آن سلیمان بر تخت پادشاهی
جان را نثار او کن، آخر نه کم ز موری

در پرده چون نشستی؟! رسوا چرا نگشتی؟!
این نیست از ستیری، این نیست از سُتوری

تره فروش کویش، این عقل را نگیرد
تو بر سرش نهادی بنگر چه دور دوری؟

بازآمدست بازی، صیاد هر نیازی
ای بوم اگر نه شومی از وی چرا نَفوری؟

بازآمد آن تجلی، از بارگاه اعلی
ای روح، نعره می زن موسی و کوه طوری

بازآمدی به خانه، ای قبله زمانه
والله صلاح دینی، پیوسته در ظهوری

مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۸۰۹

پیش آی خیال او که شوری داری
بر دیده من نشین که نوری داری

در طالع خود ز زهره سوری داری
در سینه چو داود زبوری داری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶

غیر عشقت راه بین جستیم، نیست
جز نشانت همنشین جستیم، نیست

آن چنان جستن که می‌خواهی بگو
کانچنان را اینچنین جستیم، نیست

بعد ازین بر آسمان جوییم یار
زانک یاری در زمین جستیم، نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۱۳

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست
تعلیمان دهد که در او بر چه سان رویم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۵۱

از نوبهار لم یکن، این باد را تلطیف کن
تا بی‌بخار غم شود از تو فضای آشتی

قرآن کریم، سوره (۳۴) سَبَأَ، آیه ۱۰-۱۱

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ (۱۰)

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

ترجمه فارسی

و ما البته از نزد خود به داوود نعمتی بزرگ بخشیدیم.
ای کوهها و ای پرندگان با او همناشوید، و آهن را برای او نرم گردانیدیم .
که زرههایی کامل و فراخ بساز و در بافتن و به هم پیوستن اندازه را مراعات کن.
[ای داوود و قوم داوود] کارهای شایسته کنید که من به کردار شما بینایم.

ترجمه انگلیسی

We bestowed Grace aforetime on David from ourselves: "O ye Mountains! Sing ye back the Praises of Allah with him! and ye birds (also)! And We made the iron soft for him;- (Commanding), "Make thou coast of mail, balancing well the rings of chain armour, and work ye righteousness; for be sure I see (clearly) all that ye do."

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۴

گیج شد از تو سر من این سر سرگشته من
تا که ندانم پسرا که پسر من یا پدرم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

چون که بد کردی، بترس، آمن مباش
زانکه تخمست و برویاند خدای

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۱

ماهیان را بحر نگذارد برون
خاکیان را بحر نگذارد درون

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۴۴

یار آمد عشق را روز آفتاب
آفتاب آن روی را همچون نقاب

آنک نشناسد نقاب از روی یار
عابدُ الشَّمْس است دست از وی بدار

عطار، الهی نامه، بخش دوم، حکایت سلیمان و مور عاشق

تو منگر در نهاد و بنیت من
نگه کن در کمال همت من

یکی مورست کز من ناپدیدست
بدام عشق خویشم در کشیدست

بمن گفتست گر تو این تل خاک
ازینجا بفرگنی وره کنی پاک

من این خرسنگ هجران تو از راه
براندازم نشینم با تو آنگاه

کنون این کار را بسته میانم
بجز این خاک بردن می‌ندانم

اگر این خاک گردد ناپدیدار
توانم گشت وصلش را خریدار

وگر از من برآید جان درین باب
نباشم مدّعی باری و کذاب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۲۵

مرا گوید: نمی‌گویی که تا چند از گذارویی
چو هر عوری و ادباری گدایی می‌کنی هر در

که داند گفت گفت او؟ که عالم نیست جفت او
ز پیدا و نهفت او جهان کورست و هستی کر

حافظ، غزلیات، غزل شماره ۱۴۴

گدایی در میخانه طرفه اکسیربست
گر این عمل بکنی خاک زر توانی کرد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۰۴

راه کردی لیک در ظنّ چو برق
عُشْرُ آن ره کن، پی وحی چو شرق

(ظَنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ) خوانده‌ای
وز چنان برقی ز شرقی مانده‌ای

هی درآ در کشتی ما ای نژند
یا تو آن کشتی برین کشتی ببند

گوید او: «چون ترک گیرم گیر و دار؟
چون روم من در طُفَيْلَتِ کوروار؟»

کور با رهبر به از تنها یقین
زان یکی ننگست و صد ننگست ازین

می‌گریزی از پشه در کژدمی؟
می‌گریزی در یمی تو از نمی

می‌گریزی از جفاهای پدر
در میان لوطیان و شور و شر؟

می‌گریزی همچو یوسف زاندهی
تا ز نَرْتَعُ نَلْعَبُ افتی در چَهِی

در چَهِ افتی زین تَفَرُّجُ همچو او
مر ترا لیک آن عنایت یار کو؟

گر نبودی آن به دستوری پدر
برنیاوردی ز چَهِ تا حَشْر سَر

آن پدر بهر دل او اذن داد
گفت: « چون اینست میلت، خیر باد»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۴

روستایی در تَمَلُّقُ شیوه کرد
تا که حَزْمُ خواجه را کالیوه کرد

از پیام اندر پیام او خیره شد
تا زلال حَزْمُ خواجه تیره شد

هم ازینجا کودکانش در پسند
نَرْتَعُ و نَلْعَبُ به شادی می‌زدند

همچو یوسف کش ز تقدیر عَجَبُ
نَرْتَعُ و نَلْعَبُ ببرد از ظِلِّ اَبُ

آن نه بازی بلکه جانبازیست آن
حیله و مکر و دغاسازی ست آن

هرچه از یارت جدا اندازد آن
مشنو آن را، کآن زیان دارد، زیان

گر بُود آن سود صد در صد، مگیر
بهر زر مَسْکُلُ ز گنجور ای فقیر

این شنو که چند یزدان زَجْر کرد
گفت اصحابِ نَبی را گرم و سرد

زانکه بر بانگِ دهل در سال تنگ
جمعه را کردند باطل بی درنگ

تا نباید دیگران ارزان خرند
ز آن جَلَبِ صَرْفِه ز ما ایشان برند

ماند پیغمبرِ بخلوت در نماز
با دو سه درویش ثابت، پُر نیاز

گفت: طبل و لهو و بازرگانی
چونتان بُرید از رَبَّانی؟

قَدْ فَضَضْتُمْ نَحْوَ قَمَحٍ هَائِماً
ثُمَّ خَلَيْتُمْ نَبِيّاً قَائِماً^(۱)

بهر گندم تخم باطل کاشتید
و آن رسول حق را بگذاشتید

صحبت او (خَيْرٌ مِنْ لَهو) است و مال
بین که را بگذاشتی؟ چشمی بمال

خود نشد حرص شما را این یقین
که منم رَزَاق و خَيْرُ الرِّزَاقین

آنک گندم را ز خود روزی دهد
کی توکل هات را ضایع نهد؟

از پی گندم جدا گشتی از آن
که فرستادست گندم ز آسمان

(۱) براستی که شما با حالتی سرگشته به سوی گندم شتافتید و آنگاه پیامبر خویش را در حالیکه ایستاده بود تنها گذاشتید.

قرآن کریم، سوره (۱۲) یوسف، آیه ۱۲

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ .

ترجمه فارسی

او را فردا همراه ما بفرست تا گردش و بازی کند و ما به خوبی مراقب او خواهیم بود.

ترجمه انگلیسی

"Send him with us tomorrow to enjoy himself and play, and we shall take every care of him."

قرآن کریم، سوره (۶۲) جمعه، آیه ۱۱

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ
اللَّهِوِّ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

ترجمه فارسی

و [دنیا طلبان] هنگامی که داد و ستد یا سرگرمی دیدند، به سوی آن پراکنده شدند و تو را در حال ایستاده [در حال ایراد خطبه نماز جمعه] رها کردند. بگو: «آنچه نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است.»

ترجمه انگلیسی

But when they see some bargain or some amusement, they disperse headlong to it, and leave thee standing. Say: "The (blessing) from the Presence of Allah is better than any amusement or bargain! and Allah is the Best to provide (for all needs)."

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

هر ضَریری کز مسیحی سر کَشَد
او جهودانه بماند از رَشَد

قابل ضَوْ بود، اگر چه کور بود
شد ازینِ اَعْرَاضِ او کور و کبود

گویدش عیسی: بزن در من دو دست
ای عَمی! کُحْلِ عزیزِی با منست

از من ار کوری، بیابای روشنی
بر قَمیصِ یوسف جان بر زنی

کار و باری کت رسد بعد شکست
اندر آن اقبَالِ و مِنْهَاجِ ره است